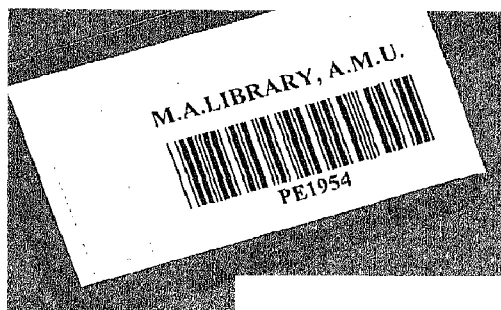


M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE1954

مختصر و ملتقط از ریاحین مضامین گلستان مخزن جواہر معانی سعدی یواقیت معانی

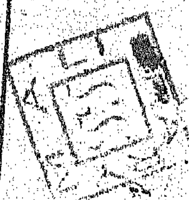
منتخب نعمانی

۱۳۱۳ھ



مشتہر بہ

صحیفۂ عثمانی



حصۂ اول

مرتبہ

محمد عبدالجلیل نعمانی

مطبوعۂ قانونی پریس

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] خدای را عز و جل که طاعتش موجب قربت است و بشکر اندرش مزید نعمت

[illegible] کرم باید و عدل تا رعیت برو گرد آیند و در سایه دولتش ایمن نشینند—

[illegible] را باید تا بجایی خشم بر دشمنان نراند که دوستان را اعتماد نماند—

[illegible] خشم اول در خداوند خشم او فتد پس آنگه زبانه بخصم رسد یا نرسد—

[illegible] وشه از بهر دفع ستمگارانست و شحنه برای خونخواران و قاضی مصلحت جوی طراران—

پادشاهان سخن بصلابت گویند و باشد که در نهان صلح جویند—

۷ ملوک از بهر پاس رعیت اند نه رعیت از بهر طاعت ملوک—

۸ سلطان که بدرز با سپاهی بخیلی کند جوانمردی بسر نتوان کرد—

۹ از حدت و صولت پادشاهان برحذر باید بود که غالب اوقات ایشان بر مشغلات امور مملکت متعلق باشد و تحمل ازدحام عوام نکنند—

۱۰ از تلون طبع پادشاهان برحذر باید بود که گاهی بسلامی برنجند و گاهی بدشنامی خلعت دهند—

۱۱ عمل پادشاهان دو طرف دارد امید نان و بیم جان—

۱۲ عمل پادشاهان چون سفر دریاست سودمند و خطرناک یا گنج برگیری یا در تلاطم میری—

۱۳ هر که خلق خدای تعالی را بیازارد تا دل مخلوق بدست آرد خدا تعالی همان مخلوق را بر وی گمارد تا دمار از روزگارش برآرد—

۱۴ بناءِ ظلم اندر جهان اندک بوده است هر که آمد مزید کرد۔

۱۵ بر دوستی پادشاهان اعتماد نباید کرد و بر آواز خوش کودکان غره نباید بود که آن بخیالی مبدل شود و این بخوابے متغیر گردد۔

۱۶ پادشاهان بنصیحتِ خردمندان محتاج تر اند که خردمندان بتقرب پادشاهان۔

۱۷ ملک از خردمندان جمال گیرد و دین از پرهیزگاران کمال یابد۔

۱۸ پادشاه را بر خیانت کسی واقف مگردان مگر آنگه بر قبول کلی واثق باشی ورنه در هلاک خود کوشی

۱۹ دو کس دشمن ملک و دین اند پادشاه بے حلم و زاهد بے علم۔

۲۰ چون بینی که سپاه دشمن تفرقه افتاد تو جمع باش و اگر جمع شوند تو از پریشانی اندیشه کن

۲۱ شیطان با مخلصان بر نمی آید و سلطان با مفلسان۔

۲۲ هر که بر زیر دستان نه بخشاید بجور زبر دستان گرفتار آید۔

۲۳ هر که در زندگی نانش نخورند چون بمیرد نامش نبرند۔

۲۴ هر کرا زر در ترازوست زور در بازوست۔

۲۵ توانگر فاسق کلوخ زر اندود ست و درویش صالح شاهد خاک آلود این دلق موسی ست مرقع و آن ریش فرعون مرصع۔

۲۶ خلعتِ سلطان اگرچه عزیز ست جامه خلقان بعزت تر۔

۲۷ خوانِ نعمتِ بزرگان اگرچه لذیذ ست خوردهٔ انبان خود بلذت تر۔

۲۸ در انجیل آمده است ای فرزند آدم اگر توانگری دهمت از من بمال مشغول شوی و اگر درویش کنمت تنگدل نشینی پس حلاوت ذکر من کی یابی و بعبادت من کی شتابی

۲۹ گدای نیک فرجام به از پادشاهِ بد فرجام۔

۳۰ زمین را از آسمان نثار ست و آسمان را از زمین غبار ـ

۳۱ ارادت بیچون یکی را از تخت شاهی فرو آرد و دیگری را در شکم ماهی نگه دارد ـ

۳۲ مقامر را سه شش می باید ولیکن سه یک می آید ـ

۳۳ نصیحت پادشاهان مسلم کسی را ست که بیم سر ندارد یا امید زر ـ

۳۴ منع و زجر مناسب ارباب همت نیست یکی را بلطف امیدوار گردانیدن
و باز بنومیدی خسته کردن ـ

۳۵ چار کس از چار کس بجان برنجند خراجی از سلطان و دزد از پاسبان فاسق از غماز روسپی از محتسب

۳۶ نان جوین خوردن و بر زمین نشستن به که کمر شمشیر بستن و بخدمت ایستادن ـ

۳۷ دولت نه بکوشیدن ست چارهٔ آن کم جوشیدن ست ـ

۳۸ ملک و دولت دنیا اعتماد را نشاید چه از دروازه بدر رود و هم وزر و سفر محل خطر است
و هم در حضر یا دزد یکبار ببرد یا خواجه بتفاریق بخورد اما هنر چشمهٔ زاینده است
و دولت پاینده اگر هنرمند از دولت بیفتد غم نباشد که هنر در نفس خود دولت است

۳۹ مشورت با زنان تباه است و سخاوت با مفسدان گناه ـ

۴۰ هنرمند هر جا که رود قدر و اعزاز بیند و بر صدر نشیند ـ

۴۱ بی هنران هنرمند را نتوانند و بد همچنان که سگان بازاری سگ شکاری ببینند مشغله برآرند
و پیش آمدن نیارند یعنی سفله با کس بهنر بر نیاید بخبثش در پوستینش افتد ـ

۴۲ از نفس پرور هنروری نیاید و بی هنر سروری را نشاید ـ

۴۳ محال ست که هنرمندان بمیرند و بی هنران جای ایشان گیرند ـ

۴۴ شبه در بازار جوهریان بجوی نیرزد و چراغ پیش آفتاب پرتوی ندارد ـ

۴۵ در تهذیب اخلاق خداوندگان اجتهاد از آن بیش باید کرد که در حق عوام ۔

۴۶ دخل آب روان است و خرج آسیا گردان کسے را مسلم باشد که دخل معین دارد

۴۷ بزرگتر حسرتے در روز قیامت آن باشد که بنده صالح را به بهشت برند و خداوند فاسق را بدوزخ ۔

۴۸ در توانگران شاکر اند و کفور و در حلقهٔ درویشان جبار اند و فجور ۔

۴۹ مقربان حضرت حق توانگرانند درویش سیرت و درویشانند توانگر همت

۵۰ مهین توانگران آنست که غم درویشان خورد و مهین درویشان آنکه کم توانگران گیرد

۵۱ علما را زر بده تا دیگران علم بخوانند و زاهدان را چیزے مده تا از زهد باز نمانند ۔

۵۲ آنکه بر دینار دسترس ندارد در دنیا همه کس ندارد ۔

۵۳ تهیدستان را دست دلیری بسته و پنجه شیری شکسته ۔

۵۴ ۵۵ مال از بهر آسایش عمر است نه عمر از بهر گرد کردن مال اندکی جمال به از بسیاری مال

۵۶ قرآن بر سر زبان است و زر در میان جان ۔

۵۷ زر از معدن بکان کندن بر آید و از دست بخیل بجان کندن بر نیاید ۔

۵۸ نیکبخت آنکه خورد و کشت و بدبخت آنکه مرد و هشت ۔

۵۹ لذت انگور بیوه داند نه خداوند میوه حضرت یوسف صدیق ع در خشک سالی سیر نخوردی تا گرسنگان را فراموش نکند

۶۰ درویش ضعیف حالی را در تنگی میرس که چونی مگر بشرط مرهمے بر ریش نهی و معلومے در پیش او بری ۔

۶۱ دو کس رنج بیهوده بردند و سعی بیفایده کردند یکی آنکه اندوخت و نخورد و دیگر آنکه

آموخت و نکرد.
٦٢ دو کس مردند و تحسر بردند یکی آنکه داشت و نخورد و دیگر آنکه دانست و نکرد
٦٣ جوانمردی که بخورد و بدهد به از عابد که روزه دارد و بنهد.
٦٤ سه چیز پایدار نماند مال بی تجارت و علم بی بحث و ملک بی سیاست
٦٥ خشم بیش از حد وحشت آرد و لطف بی وقت هیبت برد.
٦٦ نه چندان درشتی کن که از تو سیر شوند و نه چندان نرمی کن که بر تو دلیر شوند
٦٧ ده آدمی بخوانچه نعمت بخورند و دو سگ بر مرداری بسر نبرند.
٦٨ ده درویش در گلیمی بخسپند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند.
٦٩ حریص با جهانی گرسنه و قانع بنانی سیر.
٧٠ توانگری بدل ست نه بمال و بزرگی بعقل ست نه بسال.
٧١ توانگری بقناعت ست نه به بضاعت.
٧٢ فریب دشمن مخور و غرور مداح مخر که این دام زرق ست و آن کام طمع گشاده
٧٣ هر که با دشمنان دوست صلح میکند سر آزار دوستان دارد.
٧٤ بر رعیت ضعیف رحمت کن تا از دشمن قوی زحمت نه بینی.
٧٥ بر عجز دشمن رحمت مکن که اگر او قادر شود ترا رحمت نکند.
٧٦ نصیحت از دشمن پذیرفتن خطاست ولیکن شنیدن رواست تا خلاف آن کار کنی که عین صواب ست.
٧٧ سخن در میان دو دشمن چنان گوی که اگر دوست شوند شرم زده نباشی.
٧٨ چون در امضای کاری متردد باشی آن طرف اختیار کن که بی آزار بر آید.

79 تا کار بزر [illegible] ید جان در خطر نهادن نشاید۔
80 رحم آور[illegible] بر بدان ستم ست بر نیکان و عفو از ظالمان جور ست بر درویشان
81 هر که بدی را بکشد خلق را از بلای او برهاند و او را از عذاب خدای عزوجل۔
82 بدخوی در دست دشمن گرفتارست که هر کجا رود از چنگ عقوبت او خلاص نیابد
83 سر مار را بدست دشمن بکوب که از احدی الحسنیین خالی نباشد اگر این غالب آمد مار کشتی و اگر مار غالب آمد از دشمن رستی۔
84 دشمن بملاطفت دوست نگردد بلکه طمع زیاده کند۔
85 خزینه بیت المال لقمه مساکین ست نه طعمه اخوان الشیاطین۔
86 دون ست و ناسپاس و سفله ناحق شناس که باندک تغیر حال از مخدوم قدیم برگردد و حقوق نعمت سالیان در نوردد۔
87 اجل کائنات باتفاق ظاهر آدمی ست و اذل موجودات سگ و باتفاق خردمندان سگ حق شناس به که آدمی ناسپاس۔
88 سرور جمله حیوانات شیر ست و کمترین جانوران خر۔ و باتفاق خردمندان خر باربر به که شیر مردم در۔
89 آتش نشاندن و اخگر گذاشتن۔ افعی کشتن و بچه اش نگاه داشتن کار خردمندان نیست
90 هر که دشمن کوچک را حقیر می شمارد بدان ماند که آتش اندک را مهمل می گذارد
91 اندک و لیکن بسیاری بود و مشتی نمونه خروارے۔
92 اندک اندک خیلے شود و قطره قطره سیلے گردد۔
93 عاقل چون خلاف در میان آید بجهد و چون صلح بیند لنگر نهد که آنجا سلامت

بر کنار است و اینجا حلاوت در میان ـ

٩٤ تا رنج و زحمت نبری گنج بر نیاری و تا جان در خطر ننهی بر دشمن ظفر نیابی
و تا دانه پریشان نکنی خرمن بر نگیری ـ

٩٥ هر که سخن نه سنجد از جوابش برنجد ـ

٩٦ هر آنچه دانی که هر آینه معلوم تو خواهد شد به پرسیدن آن تعجیل مکن که
حکمت را زیان دارد ـ

٩٧ اندیشه کردن که چه گویم به از پشیمانی که چرا گفتم ـ

٩٨ هرگز کسے بجهل خود اقرار نه کند مگر آنکس که چون دیگری در سخن باشد هنوز تمام
نکرده او سخن آغاز کند ـ

٩٩ هر که در سخن دیگران افتد که فضلش دانند جهلش معلوم کنند ـ

١٠٠ نادان را به از خاموشی نیست اگر بدانستی نادان نبودے ـ

١٠١ حکیمے که با جهال اوفتد اتفاق باید که عزت توقع ندارد ـ

١٠٢ جاهلی که بزبان آوری بر حکیم غالب آید عجب نیست که سنگے جوهری را می شکند

١٠٣ هر که با داناتر از خود بحث کند تا بدانند که داناست بدانند که نادان ست ـ

١٠٤ خردمندے را که در زمرهٔ اجلاف سخن صورت نه بندد شگفت مدار
که آواز بربط با غلبه دهل بر نیاید و بوے عبیرے از گند سیر فرو ماند

١٠٥ هر که با بزرگان ستیزد خون خود بریزد ـ

١٠٦ بزرگان چشم از عوائب زیر دستان بپوشند و در افشاے جرائم
کهتران نکوشند ـ

۱۰۷ جوهر اگر در خلاب افتد همان نفیس ست و غبار اگر بفلک رسد همان خسیس ست
۱۰۸ پنجه با شیر و مشت با شمشیر زدن کار خردمندان نیست۔
۱۰۹ ضعیفے که با قوی دلاوری کند یار دشمن ست در هلاک خویش۔
۱۱۰ خاکستر اگرچه نسب عالی دارد که آتش جوهر علویست ولیکن چون در نفس خود هنرے ندارد با خاک برابرست۔
۱۱۱ هر که دست از جان بشوید هرچه در دل آید بگوید۔
۱۱۲ متکلم را تا کسے عیب نگیرد سخنش صلاح نپذیرد۔
۱۱۳ دروغ مصلحت آمیز به از راستی فتنه انگیز۔
۱۱۴ کوتاه خردمند به که نادان بلند۔
۱۱۵ هر که بقامت کهتر بقیمت بهتر۔
۱۱۶ همه کس را عقل خود بکمال نماید و فرزند خود بجمال۔
۱۱۷ چندانکه دانا را از نادان نفرت ست نادان را از دانا وحشت۔
۱۱۸ هر که ناآزموده را کار بزرگ فرماید البته ندامت برد و نزدیک خردمندان بخفت رائے منسوب گردد۔
۱۱۹ ازردن دل دوستان جهل ست و کفارهٔ یمین سهل۔
۱۲۰ کمینه آنکه مراد خاطر یاران بمصالح خود مقدم ندارد۔
۱۲۱ برادر که در بند خویش ست نه برادر ست نه خویش۔
۱۲۲ مودتِ اهل صفا چه در روے چه در قفا۔
۱۲۳ دوستان در زندان بکار آیند بر سفره همه دشمنان دوست نمایند

١٢٤ دوست را چندین قوة مده اگر دشمنی کند توانی مقاومت کرد۔

١٢٥ هر آن سرے که داری با دوست در میان منه چه دانی که وقتے دشمن
گردد و هر بدی که توانی بدشمن مرسان باشد که دوست گردد۔

١٢٦ رازے که خواهی نهان ماند باکسے در میان منه اگرچه معتمد بود که هیچکس
بر سر تو از تو شفیق تر نباشد۔

١٢٧ دشمن ضعیف که در طاعت آید و دوستی نماید مقصود وی جز آن
نیست که دشمن قوی گردد۔

١٢٨ بر دوستی دوستان اعتماد نیست تا بتملق دشمنان چه رسد۔

١٢٩ خبرے که دانی دل بیازارد تو خاموش باش تا دیگرے بیارد۔

١٣٠ خانه دوستان بروب و در دشمنان مکوب۔

١٣١ دوستے را که بعمر فراچنگ آرند نشاید که بیکدم بیازارند۔

١٣٢ هر آن دشمن که با وی احسان کنی دوست گردد مگر نفس را چندان که
مدارا بیش کنی مخالفت زیاده کند۔

١٣٣ هر که نصیحت نشنود سر ملامت شنیدن دارد

١٣٤ هر که نصیحت خودرائی مے کند او خود بنصیحتگری محتاج ست۔

١٣٥ آنرا که گوش ارادت گران آفریده اند چون کند که بشنود و آنرا که کمند
سعادت کشیده اند چون کند که نرود۔

١٣٦ هر که با بدان نشیند نیکی نه بیند۔

١٣٧ هر که با بدان نشیند اگر طبیعت ایشان نگیرد متهم گردد۔

۱۳۸ هر که بتادیب دنیا راه صواب نگیرد بتعذیب عقبی گرفتار آید۔

۱۳۹ نه هر که در مجادله چست در معامله درست ۔

۱۴۰ مردم را عیب نهانی پیدا مکن که مر ایشان را رسوا کنی و خود را بے اعتماد

۱۴۱ حق جل وعلا مے بیند و مے پوشد و همسایه نمے بیند و مے خروشد۔

۱۴۲ نه هر که بصورت نکوست سیرت زیبا در وست کار اندرون دارد نه پوست

۱۴۳ قدر عافیت کسے داند که بمصیبتے گرفتار آید۔

۱۴۴ هر که خیانت ورزد پشتش از حساب بلرزد۔

۱۴۵ آنرا که حساب پاک ست از محاسبه چه باک ۔

۱۴۶ هر که علم خواند و عمل نکرد بدان ماند که گاو راند و تخم نیفشاند۔

۱۴۷ یکے را گفتند عالم بے عمل بچه ماند گفت بزنبور بے عسل۔

۱۴۸ عالم بے عمل درخت بے بر و زاهد بے علم خانهٔ بے در۔

۱۴۹ علم از بهر دین پروردنست نه از بهر دنیا خوردن ۔

۱۵۰ عالم ناپرهیزگار کوریست مشعله دار۔

۱۵۱ معصیت از هر که صادر شود ناپسندیست و از علما ناپسند ترکه علم
سلاح جنگ شیطان ست و خداوند سلاح را چون باسیری برند
شرمساری بیشتر برد۔

۱۵۲ عالم را نشاید که سفاهت از عامی بحلم درگذراند که دو طرف را زیان
دارد هیبت این کم شود و جهل آن مستحکم۔

۱۵۳ سنت جاهلانست چون بدلیل از خصم فروماند سلسلهٔ خصومت بجنبانند۔

۱۵۴ تلمیذ بے ارادت عاشق بے زرست و رونده بے معرفت مرغ بے بال و پر

۱۵۵ دین بدنیا فروشان خرند یوسف بفروشند تا چه خرند -

۱۵۶ از تن بے دل طاعت نیاید و پوست بے مغز بضاعت را نشاید

۱۵۷ استعداد بے تربیت دریغ ست و تربیت نامستعد ضائع -

۱۵۸ دوران باخبر در حضور و نزدیکان بے خبر دور

۱۵۹ رائے بے قوت مکر و فسون ست و قوت بے رائے جهل و جنون

۱۶۰ دانا چون طبلهٔ عطارست خاموش و هنرنمای و نادان چون طبل غازی
بلند آواز و میان تهی و یاوه درائے -

۱۶۱ دروغ بضربت لازب ماند اگر جراحت درست شود نشان بماند

۱۶۲ عامی متعبد پیاده رفته است و عالم متهاون سوار خفته -

۱۶۳ عاصی که دست بردارد به از عابدی که در سر دارد -

۱۶۴ مراد از نزول قرآن تحصیل سیرت خوب ست نه ترتیل سورهٔ مکتوب

۱۶۵ لقمان را گفتند ادب از که آموختی گفت از بے ادبان هرچه از ایشان
در نظرم ناپسند آمد از فعل آن پرهیز کردم -

۱۶۶ اگر آب حیات فی المثل بآبروے فروشند دانا نخرد که مردن بعزت به
از زندگانی بذلت -

۱۶۷ درنیستی مردن به که حاجت پیش کسے بردن -

۱۶۸ بسیری مردن به که گرسنگی بردن -

۱۶۹ اگر جور شکم نبودی هیچ مرغے در دام صیاد نیفتادی بلکه صیاد خود دام ننهادے -

۱۷۰ صیاد بے روزی در دجلہ ماہی نگیرد و ماہی بے اجل در خشکی نمیرد۔

۱۷۱ بنانہادہ دست نرسد و چیزے کہ نہادہ است ہر جا کہ ہست برسد۔

۱۷۲ رزق اگرچہ مقسوم ست باسباب حصول آن تعلق شرط ست۔

۱۷۳ دو چیز محال عقل ست خوردن بیش از رزق مقسوم و مردن پیش از وقت معلوم

۱۷۴ چندانکہ تعلق آدمی زاد بروزیست اگر بروزی دہ بودے بمقام از ملائکہ در گزشتی

۱۷۵ بلا اگرچہ مقدر ست از ابواب دخول آن احتراز واجب۔

۱۷۶ آسیا سنگ زیرین متحرک نیست لاجرم تحمل بار گران مے کند۔

۱۷۷ رفتن و نشستن بہ کہ دویدن و گسستن۔

۱۷۸ اگر رفتی جان بسلامت بردی و اگر خفتی مردی۔

۱۷۹ پیش ازین طائفہ بودند در جہان بصورت پراگندہ و بمعنی جمع امروز قومی اند
بظاہر جمع بباطن پریشان۔

۱۸۰ طریق درویشان ذکر ست و شکر و خدمت و ایثار و قناعت و توحید و
توکل و تسلیم و تحمل۔ ہر کہ بدین صفتہا موصوف ست بحقیقۃ درویش ست
اگرچہ در قبا ست۔ اما ہرزہ گوے و بے نماز و ہوا پرست و ہوس باز
کہ روزہا بشب آرد در بند شہوت و شبہا بروز کند در خواب غفلت بخورد
ہرچہ در میان آید و بگوید ہرچہ بزبان آید رند ست اگرچہ در عبا ست

۱۸۱ ہر کہ ترک خواہشات از بہر قبول خلق کردہ است نہ از بہر رضای حق از
خواہشات حلال در خواہشات حرام او فتادہ است۔

۱۸۲ دل بر مجاہدہ نہادن آسان ست کہ چشم از مشاہدہ برگرفتن۔

۱۸۳ مرد بی مروت زن ست و زاهد با طمع رہزن۔

۱۸۴ آن که زاهد ست نه می ستاند و آنکه ستاند زاهد نیست۔

۱۸۵ از لوازم صحبت یکی آنست که خانه بپردازی تا بخانه خدا در سازی۔

۱۸۶ خرقه درویشان جامه رضاست هر که درین کسوت تحمل بی مرادی نه کند مدعی ست و خرقه بر وی حرام۔

۱۸۷ یکی از علمای راسخ را پرسیدند چه گوئی در نان وقف گفت اگر از بهر جمعیت خاطر و فراغ عبادت حلال ست و اگر مجموع از بهر نان می نشینند حرام۔

۱۸۸ مشک آن ست که خود ببوید نه که عطار بگوید۔

۱۸۹ قیمت شکر نه از نی ست که آن خاصیت وی ست۔

۱۹۰ صاحبدلی را گفتند بدین خوبی که آفتاب ست هرگز نشنیده ام که کسی او را دوست گرفته است گفت از برای آنکه هر روز میتوان دیدن مگر در زمستان که محجوب ست لاجرم محبوب ست۔

۱۹۱ مزاج اگر چه مستقیم بود اعتماد بقا را نشاید و مرض اگر چه هائل بود دلالت کلی بر هلاکت نکند۔

۱۹۲ هر جا که گل ست خار و با خمر خمار و بر سر گنج مار ست و آنجا که در شاهوار ست نهنگ مردم خوار۔

۱۹۳ لذت عیش دنیا را لدغه اجل در پس ست و نعیم بهشت را دیوار مکاره در پیش۔

۱۹۴ هر چه زود آید دیر نپاید۔

۱۹۵ کارها بصبر برآید و مستعجل بسر درآید۔

۱۹۶ اگر شبها همه شب قدر بودے شب قدر بے قدر بودے

۱۹۷ حکیمان دیر دیر خورند و عابدان نیم سیر و زاهدان تا سد رمق و جوانان
تا طبق برگیرند و پیران تا عرق کنند اما قلندران چندان که در معده
جاے نفس نماند و بر سفره روزی کس۔

۱۹۸ خلاف رائے صواب ست و نقض عهد اولی الالباب دارو بگمان خوردن
وراهِ نادیده رابے کاروان رفتن۔

۱۹۹ روز بهیا مرهم دلهاے خسته است و کلید درهاے بسته۔

۲۰۰ نیکبختان بحکایات و امثال پیشینیان پند گیرند پیش از آنکه پسینیان
بواقعهٔ ایشان مثل زنند۔ والسلام علی من اتبع الهدیٰ

خاکسار

محمد عبدالجلیل نعمانی دونی

مقام حیدرآباد دکن

فهرست مضامین رسالهٔ هدا

تقریظ محقق فہامہ شمس العلما مولانا الحاج العلامہ محمد شبلی صاحب نعمانی بندولی

پروفیسر مدرسۃ العلوم علیگڈہ - مصنف اسکات المعتدی و اسعاف المجتدی و صبح امید و مسدس قومی و مجموعہ نظم و سفرنامہ روم و گذشتہ تعلیم و کتب خانہ اسکندریہ و الجزیہ و المامون و سیرۃ النعمان

مولانا محمد عبد الجلیل صاحب نعمانی نے گلستان کا جو انتخاب کیا ہے وہ نہایت مفید و کارآمد ہے اور اس لحاظ سے قابل ہے کہ نصاب تعلیم میں داخل کر دیا جائے - شبلی نعمانی -

۱۹۵۴